



معجزه تاریخ

تحلیلی جامع از کارآمدی‌ها و کامیابی‌های انقلاب اسلامی در گام دوم
گفتگو با علامه مصباح یزدی (ره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تحلیلی جامع از کارآمدی‌ها و کامیابی‌های انقلاب اسلامی در گام دوم
در مصاحبه با علامه مصباح یزدی (ره)

تهیه شده در واحد تولید محتوای

معاونت سیاست‌ورزی سازمان بسیج دانشجویی

طراح جلد: مهدی رمضان‌نژاد | صفحه آرا: یاسر امامی‌فر

قیمت: ۲۵/۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: بهمن ۱۴۰۱ | چاپ: شرکت پیام‌آوران نشر روز

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی و خیابان
مفتح، مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان، سازمان بسیج دانشجویی



@geraa_ir



سازمان
بسیج
دانشجویی
معاونت سیاست‌ورزی



معجزه تاریخ

تحلیلی جامع از کارآمدی‌ها و کامیابی‌های
انقلاب اسلامی در گام دوم

در گفت‌وگو با علامه مصباح یزدی (ره)

هنوز گفت‌وگو شروع نشده می‌گوید: «از خودم انتظار این‌که بتوانم در این‌جا خدمتی ارائه بدهم ندارم فقط به خاطر اطاعت‌امر در خدمت هستم.»

یاد استادش علامه طباطبایی می‌افتم که نقل می‌کنند در پاسخ به هر سؤالی که از ایشان می‌پرسیدند همان ابتدا می‌گفت: «نمی‌دانم» و بعد شروع می‌کرد به جواب دادن. گاهی با خودم فکر می‌کنم اگر خداوند بخواهد «تواضع» را در قالب یک انسان مجسم کند، احتمالاً کسی می‌شود شبیه همین «آیت‌الله مصباح یزدی». از خصیصین علامه بزرگ مرحوم طباطبایی بوده، سال‌ها شاگرد مخصوص و انیس خلوت آیت‌الله بهجت بوده، از دهه سی جزو السابقون انقلاب اسلامی و از تئوری پردازان و طراحان نظری حکومت اسلامی بوده؛ رهبر انقلاب او را پُرکننده خلاً شهید مطهری و علامه طباطبایی در زمان ما معرفی کرده و در علم و تقوا و بصیرت، کم‌نظیرش خوانده؛ اما برای پاسخ دادن به سؤالات جمعی که در حکم فرزندان و نوه‌هایش هستند، این‌گونه متواضعانه از ندانسته‌هایش می‌گوید. باز دوباره ذهن خیال پردازم به یاد برخی کم‌سوادهای پر سر و صدا و می‌افتد که با یک مدرک آکادمیک و چندتا کتاب و مقاله، در رسانه‌های مجازی و غیر مجازی جولان می‌دهند و «توهم دانایی»‌شان را به اسم سواد و با ژست منتقد نظام و رهبری به خورد مخاطب بیچاره می‌دهند.

فضای اصلی گفت‌وگو با علامه مصباح، چهل سالگی انقلاب، کارآمدی‌ها، آسیب‌ها و خطرات فرهنگی تهدیدکننده این معجزه خمینی کبیر بود.

۱. امروز نظام جمهوری اسلامی دارای یک عملکرد چهل ساله است که مقابل چشم مردم و جهان قرار دارد؛ هر چند معتقدیم با افتخار می‌توانیم از این عملکرد دفاع کنیم اما یک سؤالاتی هم وجود دارد؛ حضرتعالی قبلاً فرموده‌اید از دهه سی، طرح حکومت و نظام اسلامی، در ذهن شما و شهید بهشتی و جمعی دیگر از انقلابیون وجود داشته که درباره آن جلسات بحث و گفت‌وگو داشته‌اید؛ و در ادامه هم درس‌ها و مباحث حضرت امام را داریم پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛ به نظر شما این اتفاقی که در جمهوری اسلامی الان رخ داده و عملکردی که الان مقابل چشم ماست، چقدر با آنچه در طرح شما و ذهن و هدف شما بوده منطبق است؟



ما انسان‌ها وقتی اهمیت کاری را درک کنیم و بر اساس منافع شخصی، حزبی و گروهی، یا بر اساس مصالح اجتماعی یا مقاصد الهی قصد انجام آن را داشته باشیم سعی می‌کنیم برنامه‌ای را تنظیم کنیم که با اجرای آن برنامه، به طور صددرصد به اهداف خود برسیم؛ ولی تجربه تاریخی همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه اقوام نشان می‌دهد این هدف ایده‌آل بسیار کم و شاید اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند. یعنی این‌گونه نیست که هر طور برنامه‌ریزی کنیم، صددرصد محقق شود. جدای از متون تاریخی، قطعیات قرآن هم همین مسئله را تایید می‌کند. اراده خدا بر این تعلق گرفته که انسان‌ها به وسیله انبیا هدایت شوند و در دنیا به گونه‌ای زندگی کنند که مقدمه‌ای باشد برای سعادت ابدی در آخرت؛ اما در طول تاریخ، قرآن کجا را نشان می‌دهد که یک پیغمبر یا

رهبر یا جامعه‌ای به طور صد درصد به خواسته‌های خودش رسیده باشد؟ بنده که سراغ ندارم؛ برعکس، در قرآن غالباً هر جا صحبت از انبیا و نهضت و قیام انبیا هست، از مخالفت اقوام و شخصیت‌ها با آن پیامبر سخن گفته است، و تعبیراتی دارد که واقعا انسان تعجب می‌کند.

مثلاً درباره قوم حضرت موسی می‌گوید: **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؛** بعد از این‌که بنی‌اسرائیل (به تعبیر قرآن) از بردگی نجات پیدا کردند و فرعونیان در دریا غرق شدند و می‌خواستند برگردند به وطن آبا و اجدادی خود، در راه عده‌ای را دیدند که بت‌پرستی می‌کردند، همه آن الطاف الهی را فراموش کردند و به موسی گفتند بتی هم برای ما درست کن؛ **اجعل لنا إلهاً كما لهم إلهه.** بعد به وطنشان که رسیدند به جای این‌که دشمنان را بیرون کنند تا در آسایش باشند، به پیغمبر خود گفتند ما کاری نداریم، تو و خدایت بروید با آن‌ها بجنگید ما اینجا نشسته‌ایم. **فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ!** در ادامه هم تهمت‌های زشت اخلاقی به پیغمبر خود زدند و در نهایت کار به جایی رسید که حضرت موسی به صراحت گفت: **يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ.** چرا در حالی که می‌دانید من پیغمبر خدا هستم مرا اذیت می‌کنید و آزار می‌دهید؟ اگر قبل از این‌که ثابت شود موسی پیغمبر است، این‌گونه می‌گفتند، توجیه می‌کردیم که نمی‌دانند، اما بعد از این‌که فهمیدند پیغمبر است با او این‌گونه رفتار کردند! خب این یکی از اقوام است که در قرآن به آن اشاره شده است. خدا طراح یک طرحی است، مجری طرح، پیغمبر خدا و بهترین انسان است که همه‌گونه کمکی به آن‌ها کرده و دشمنان آن‌ها را نابود کرده، اما این مردم عین خیالشان

نیست و دنبال هوسرانی خود هستند؛ همین اتفاقات ادامه دارد تا به پیغمبر اسلام می‌رسد که فرمود: **ما اودی نبی مثل ما اودیت.**

در جامعه اسلامی هم تحولاتی که از روز تشکیلش در شهر مدینه تا الان اتفاق افتاده را اگر ببینیم، بنده سراغ ندارم در یک برهه‌ای به طور کامل مطابق آنچه خدای متعال طراحی کرده و دوست داشته، تحقق یافته باشد. پیغمبری که دوست و دشمن عاشقش بودند، مهربان، خیرخواه، و اهل خدمت به مردم بود، همین پیروان فرزندان‌ش را به فجیع‌ترین شکل به شهادت رساندند؛ نه مشرکین و یهودی‌ها، همین مسلمانان به اصطلاح پیرو پیامبر چنین کردند!

بنابراین این‌که انتظار داشته باشیم در صورت داشتن طرح صحیح و اجرای درست، یک پدیده اجتماعی شایسته‌ای حتما و صد درصد به نتیجه مطلوب برسد، انتظار واقع‌بینانه‌ای نیست و تا کنون هم در طول تاریخ چنین چیزی محقق نشده است.

بنابراین اگر در حکومت اسلامی‌ای که برای آن شهید داده‌ایم و یاران امام برای پیروزی‌اش فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های زیادی کرده‌اند، وقتی یک نقصی پیدا شود تعجب کنیم، نه؛ تعجب ندارد کار انسان و دنیا همین است. اتفاقا اگر موفقیتی پیدا شده باید تعجب کنیم؛ مخصوصا با توجه به نقص‌ها و کمبود امکانات و کمبود معلومات و کمبودهای علمی و تکنولوژی، اگر پیروزی‌ای به دست آمد، جای تعجب دارد. وگرنه اگر جامعه‌ای به هدفی که برایش ترسیم شده است نرسد، تعجبی ندارد. تاریخ بشر همیشه همین‌طور بوده است.

بنابراین این انتظار که ممکن است در جوان‌ها و افرادی که کم تجربه

هستند وجود داشته باشد که وقتی انقلاب کردیم باید ظرف چند سال تمام خواسته‌هایمان به طور کامل تحقق پیدا کند، نابه‌جا و خیال است؛ عالم این‌گونه نیست و خدا هم این‌گونه نیافریده است. ما باید در راستای اهدافمان تلاش کنیم، و خدا هم حکمت و سرّ این نوع آفرینش را گفته است؛ عالم را برای این نیافریده است که ما در اینجا زندگی آرامی داشته باشیم؛ اینجا یک آزمایشگاه است و جلسه امتحان؛ **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**. اساساً خدا می‌گوید جهان را برای همین آفریده است.

خداوند می‌گوید جهان را درست نکردیم که انسان بیاید زحمت بکشد و یک زندگی آرامی درست کند و خوش بگذراند؛ این درست نقطه اختلافی است که میان اذهان ما و بیانات خدا و پیغمبر وجود دارد. چقدر ما در آیات قرآن این مسئله امتحان را داریم؛ **وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ... رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ**؛ ... **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ**... ما باید این را بدانیم که اساساً این دنیا یک دوره محدودی از زندگی انسان است که باید در آن آزمایش بدهیم، در جلسه امتحان هستیم یا نمره قبولی می‌گیریم یا مردود می‌شویم.

این دنیا هم یک عالم محدود و کوتاه است که یک قریب صفری در مقابل بی‌نهایت حساب می‌شود، کل زندگی ما ۶۰ یا ۷۰ سال خواهد بود، و اگر خیلی هنر کنیم ۱۰۰ سال؛ چند نفر ۱۰۰ ساله شما می‌شناسید؟ حتی اگر همین صد سال را هم در نظر بگیریم، در مقابل بی‌نهایت خالدين فيها ابدًا چه نسبتی دارد؟ هیچ؛ ۱۰۰ سال که جای خود دارد، ۱۰۰ میلیون سالش هم درمقابل بی‌نهایت این دنیا یک جلسه امتحان است و ۱۰۰ سال آن با یک چشم بر هم زدن تمام

می‌شود، در مقابل عمر بی‌نهایت اصلاً نسبتی ندارد. باید امتحانمان را بدهیم و نمره‌هایمان را بگیریم و برویم دنبال نتیجه‌اش. نباید تعجب کنیم که چرا فلان جا فلان طور شد؛ **فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ؛ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ.**

این نکته را بنده کمتر دیده‌ام که در نوشته‌ها و بیانات به آن توجه شود. همه ناراحت‌اند که چرا فلان جور شد؛ مثلاً چرا انقلاب آن‌گونه که باید به اهدافش نرسید؛ آیا در برنامه اشکالی بود؛ یا در مجری اشکالی بود؟ آیا برنامه‌ای بهتر از قرآن می‌شود پیدا کرد؟ مجری‌ای هم بهتر از پیغمبر و امیرالمؤمنین می‌توان یافت؟ اما چقدر اهداف اسلامی در زمان حضور پیغمبر و امیرالمؤمنین تحقق پیدا کرد؟ پس باید همیشه این نکته را در نظر گرفت که **اساساً این دنیا برای این نیست که همه اهداف تحقق صددرصدی پیدا کند، این‌جا برای امتحان است.**

۲. برخی شاید شبهه کنند که اگر این‌گونه است، چرا شما وعده

دادید؟



وعده را خود خدا داده است؛ خودش گفته اینجا شما باید امتحان بدهی، بعد در آن دنیا پاداشات را بگیری. اصلاً انسان را برای آن پاداش خلق کرده است. بدون امتحان می‌شود پاداش داد؟ بدون امتحان ملاکی وجود ندارد. ما چون عادت کرده‌ایم به این‌که بعد از دنیا را نیستی حساب کنیم، می‌گوییم بعد از این دنیا مرگ است، مرگ که نیامده باشد، می‌گوییم حالا زنده‌ایم و می‌خواهیم زندگی کنیم. یادمان رفته که اساساً این زندگی یک بخش بسیار کوچکی از زندگی ماست، همان‌طور که عرض کردم؛ عمر صد میلیون ساله هم در مقابل زندگی اصلی ما حکم صفر را دارد. بچه‌های دبستانی هم می‌دانند که نسبت بین هر عدد بزرگی با نامتناهی، صفر می‌شود. اما همین زندگی محدود هم به گونه‌ای خلق شده که در آن شرایط متغیری وجود داشته باشد تا امتحانات مختلفی بدهیم. حکمت الهی و زیبایی کار خدا هم همین است. به گونه‌ای این آدم را آفریده که هر لحظه در هر گوشه‌ای صدها گزینه در مقابل او قرار می‌دهد. این گزینه‌ها هم آن قدر در هم تنیده است و سلسله علل و معلولات در هم پیچیده شده که اگر در هر لحظه هرکسی درست فکر کند، صدها گزینه در مقابلش وجود دارد که یکی را باید انتخاب کند. البته معمولاً ما دو سه گزینه را متوجه می‌شویم، وگرنه گزینه‌های مختلفی وجود دارد. زیبایی آفرینش خداست که هر کس در هر لحظه می‌تواند گزینه‌های مختلفی را در مقابلش ببیند. معمولاً گزینه‌هایی که آگاهی ما به آن تعلق می‌گیرد و بالفعل

می‌شود دو سه تا گزینه است، و بالاخره ما باید حسن انتخاب داشته باشیم از بین این گزینه‌هایی که هر لحظه برایمان اتفاق می‌افتد.

حالا برای این‌که این نظام زیبا با این پیچیدگی‌های غیر قابل محاسبه برقرار باشد و زمینه برای انتخاب یک‌یک انسان‌ها در هر گوشه‌ای فراهم باشد، از عالی‌ترین سطوح رهبری و ریاست و سلطنت تا کارگری و رفتگری در خیابان و جاهای دیگر، هر آن و لحظه گزینه‌های متعددی بشود انتخاب کرد، علاوه بر این حکمتی که گفته شد، خداوند یک سنت‌هایی هم دارد که ناشی از رحمتش است. از جمله این سنت‌ها این است که کسانی که انتخاب خوب داشته باشند خداوند وعده داده در قدم بعدی کمکشان کند. اگر خوب انتخاب کردید در لحظه دوم، انتخاب بعدی خیلی آسان‌تر می‌شود، و موفق‌تر خواهید بود.

ولینصرتَّ اللهُ من ینصره؛ اگر شما خدا را یاری کنید خدا حتماً کمکتان خواهد کرد. این سنت الهی است که ناشی از رحمت فوق‌العاده الهی است که در کنار آن حکمت، افراد را مساوی قرار نداده است؛ وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیْهَا حُسْنًا. ن‌گفته هرکسی هرکاری بکند ما باید به او کمک کنیم؛ بلکه می‌فرماید اگر کار خوب بکنید شما را کمک می‌کنیم و بر حسن‌اش می‌افزائیم. و نفرمود:

اگر کار بد بکنید بر بدیش می‌افزائیم. هم‌چنین می‌فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا یُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا؛ یا می‌فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا یُجْزَى إِلَّا عَمَلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ. این سنت الهی مبتنی بر رحمت و لطف خداست و برای ما امیدوارکننده است. همه کسانی که می‌خواهند به پاداش نیک برسند باید توجه داشته باشند که حتی پاداش‌ها هم مساوی نیستند؛ اگر در راه خیر قدم

بردارند، خداوند ده‌ها برابر پاداش می‌دهد، حتی در آخر هم می‌فرماید: **والله** **يضاعف لمن يشاء**. گفتیم ده برابر، ولی به این هم اکتفا نمی‌کنیم، خدا پاداش هرکس را که بخواهد اضافه می‌کند؛ صدها برابر. اگر ما این‌ها را بدانیم، آن وقت در انتخاب‌هایمان سعی می‌کنیم از این سنت‌های الهی استفاده کنیم و برای لحظه‌های بعد و قدم‌های بعد موفق‌تر خواهیم بود.

بنابراین اگر ما الان می‌سنجیم که آیا این نظام و حکومتی که اجرا شده و آن طرحی که بنیان‌گذارانش و خود حضرت امام در ذهن داشتند به چه اندازه‌ای کارایی داشته، اول باید این دندان طمع را بکشیم که باید صددرصد موفق و موافق آن طرح باشد؛ چنین چیزی شدنی نیست. باید همین اندازه خوشحال باشیم که تا این اندازه‌اش موفق شده‌ایم.

۳. آیا این نگاه باعث نمی‌شود به وضع موجود راضی باشیم و از

نقص‌ها و ضعف‌ها غفلت کنیم؟



قطعا باید فکر کنیم و نقطه ضعف‌هایش را بشناسیم و به اندازه‌ای که می‌توانیم به رفع آنها کمک کنیم. این وظیفه و امتحان بعدی ما می‌شود بعد از تلاش برای برقراری نظام اسلامی. حالا که فهمیدیم اشکالی وجود دارد چه کار کردیم؟ باید بشناسیم نقطه‌های ضعف را، اما نه فقط برای این‌که فحش بدهیم، بلکه برای این‌که خودمان ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم که مشکل

حل شود.

پس پیگیری اشتباهات، ضعف‌ها و کمبودها لازم است اما به این انگیزه که من بدانم کدامش را می‌توانم رفع کنم اما صرف این‌که به جان هم بیفتیم و به این و آن فحش بدهیم، می‌شود همان کاری که دنیاپرست‌ها هم می‌کنند، هیچ مشکلی هم حل نمی‌شود، بلکه به مشکلات هم می‌افزاید. اما انسان مؤمن، صادقانه بررسی می‌کند چه نقص‌هایی وجود دارد و من کجایش را می‌توانم حل کنم؛ اگر این‌گونه باشد خدا هم کمکش می‌کند. **ان تنصرواالله ینصرکم**. یک قدم خوب بردارید خدا ده برابر آن کمک می‌کند و قدم بعدی را می‌توانید موفق‌تر بردارید؛ نتیجه و منافعش هم به کل انسانیت برمی‌گردد.

۴. شاید در اینجا جوان ترها بگویند این سخنانی که درباره نگاه الهی به زندگی و فعالیت اجتماعی سیاسی می‌گویید برای انبیا و اولیاست؛ در زمان ما نمی‌شود بدون در نظر گرفتن اسباب ظاهری و دنیایی مبارزه و تلاش کرد.



یک مثال خیلی خوب که می‌توان زد، خود حضرت امام است؛ ببینید پیروزی انقلابی که به دست حضرت امام شروع شد یکی از معجزات تاریخ انسانی است.

از نظر اسباب ظاهری اگر نگاه کنیم تقریباً اسباب ظاهری برای پیروزی حرکت امام در حد صفر بود. امید معقولی هم برای پیش‌بینی موفقیت این انقلاب نبود. حتی دوستان نزدیک و همکاران امام صد در صد با امام موافق نبودند و غالباً می‌گفتند ایشان این کار را انجام می‌دهد ولی فایده‌ای ندارد به جایی نمی‌رسد. گاهی با اشاره و گاهی خصوصی به ایشان می‌گفتند و تذکر می‌دادند. اما خود امام به مراجع می‌فرمود هفته‌ای یک مرتبه دور هم باشید و فقط یک چای بخورید و بروید. امام پیشنهاد کرده بود مراجع یک شب در هفته دور هم بنشینند یک چای بخورند و بعد هم بروند؛ اصلاً هم نیازی نیست با هم صحبتی بکنند؛ همین برای پیشرفت اسلام مفید است. دشمن که این تجمع را ببیند می‌گوید اینها با هم متحدند. امام خیلی انتظار نداشت که بقیه علما و مراجع به کمکش بیایند؛ این عین تعبیر امام است که به مراجع فرمود بیایید هفته‌ای یک شب جلسه تشکیل بدهید چای بخورید. در واقع آن اخلاصی که امام داشت و آن اعتمادی که به سنت‌های الهی

داشت موجب شد این معجزه عظیم رقم بخورد. اتفاقی که ما نظیرش را در دنیا سراغ نداریم و نمی‌دانم تا زمان ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه‌الشریف شبیهی برای این اتفاق پیدا بشود یا نه. خب این برای ما بچه‌ها درس می‌شود. امام از این دنیا چه داشت؟ اگر آن روز شخصیت امام را ترسیم می‌کردند و یک بیوگرافی از زندگی امام می‌نوشتند این‌گونه بود که یک آخوندی هست که از نظر مادی به زحمت نان و آب زن و بچه خودش را می‌تواند تأمین کند. امام در همان زمان به شهریه آقای بروجردی محتاج بود، و اگر شهریه آقای بروجردی به امام و آقا مصطفی - تا زمانی که آقا مصطفی ازدواج کردند- نمی‌رسید واقعاً در زندگی لنگ بودند. درآمدی نداشتند؛ بعدها هم که استاد برجسته حوزه بود ایشان در مقام این نبود که رساله بدهد؛ دنبال این نبود که یک کسی مقلدش بشود و وجوهاتی بگیرد. بعد از این‌که مبارزات شروع شد و یک عده تجار تهرانی آمدند به امام گفتند آقا ما مقلد شما هستیم، ایشان اجازه دادند چند نفر بنشینند و حاشیه‌شان بر عروه را با توضیح المسائل تطبیق بدهند و توضیح المسائل طبق فتوای امام بنویسند؛ بعد هم آن افراد با پول خودشان چاپ کنند؛ یک ریال هم امام برای چاپش نداد. امام آدمی نبود که دنبال این باشد که ریاست درست کند و پول یا بودجه‌ای برای این کار در نظر بگیرد و...؛ می‌گفت من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. بعد از ۱۵ سال که به ایران برمی‌گشتند، در هواپیما از ایشان پرسیدند چه احساسی دارید؟ گفت: وظیفه‌ای دارم که در حال انجامش هستم. پرسیدند احتمال نمی‌دهید خطر شدیدی در ورود به فرودگاه تهران شما را تهدید کند؟ گفت ممکن است؛ ولی من وظیفه‌ام این است که بروم؛ بعد هم راحت خوابید.

وجود امام و زندگی امام بهترین درس آموزنده برای هر مسلمانی است که می‌خواهد به وظیفه‌اش عمل کند، والحمد لله خداوند یک شاگرد کاملاً موفق هم نصیبش کرد. شاگرد الحمد لله زیاد داشت، اما آن نفری که صد در صد شبیه خودش باشد که زیر دست او تربیت شد، و بعد از خودش جانشین او شد. هر چقدر شکر خدا بکنیم به خاطر رهبری امام و رهبری جانشینش کم است.

پس باید سعی کنیم بفهمیم و یاد بگیریم وظیفه ما چیست؟ من صبح که بیدار می‌شوم باید ببینم اول خدا از من چه می‌خواهد. اگر هم دنبال عملکرد بقیه می‌روم و می‌خواهم ببینم چه عیبی دارند، برای این باشد که من بتوانم جبرانم کنم، نه این‌که بیشتر به او فحش بدهم و رقیب را از صحنه بیرون کنم؛ وگرنه این کاری است که همه دنیاپرست‌ها هم می‌کنند. الان حزب جمهوری‌خواه آمریکا با حزب دموکرات چه کار می‌کنند؟ آقای اوباما با آقای ترامپ چه کار می‌کند؟ آیا ما هم باید همان کاری را بکنیم که دوتا دنیا پرست می‌کنند؟ آیا من باید به فکر این باشم که رقیبم را بیرون کنم؟ خیر؛ من باید به فکر این باشم که همان‌طور که خدا دوست دارد کاری انجام بگیرد، حتی اگر به اسم دشمن من تمام شود، و کسی هم نفهمد من چه کار کردم. اگر با این انگیزه باشد خدا هم کمک می‌کند، اما اگر بخوایم رقیبم را از میدان به در کنم، مرا به خودم وامی‌گذارد. خداوند می‌گوید اگر برای من کار می‌کنید من کمکتان می‌کنم؛ بنابراین ما باید سعی کنیم این فکر را توسعه بدهیم در نسل‌های مختلف، از بچه‌ها گرفته تا پیرمرد ۸۰ ساله.

این نکات همان چیزهایی است که شیطان دائماً کار می‌کند که از آن غافل شویم. یک زمان در شروع کار، به عنوان وظیفه شرعی وارد گود

سیاست می‌شویم و با کسانی که منحرف هستند مبارزه می‌کنیم، اما یک وقت چشم باز می‌کنیم می‌بینیم مثل دوتا کشتی‌گیر هستیم و داریم می‌جنگیم، چون می‌خواهیم پیروز شویم. در صورتی که باید به این فکر کنیم که اسلام دنبال چیست؟ نظام اسلامی برای چه برقرار شد؟ امام برای چه قیام کرد؟ آیا قیام کرد که رئیس بشود و ریاست کند؟ مگر امام حزبی داشت؟ یک حزب جمهوری اسلامی از نزدیک‌ترین دوستانش تشکیل شد، بعد هم امام فرمود که منحل بشود.

بنابراین خواستم این نکته را عرض کنم که یکی از وظایف شما به عنوان کسی که در زمینه رهبری فکری مردم کار می‌کنید این است که این فکر را جا بیندازید که ما فقط برای شکست دادن رقیب کار نمی‌کنیم؛ ما می‌خواهیم اهداف الهی تحقق پیدا کند.

۵. این چهارچوب نظری که می‌فرمائید به ما خیلی ذهنیت نظری می‌دهد؛ سؤال حقیر این است که شما مفهوم کارآمدی را چه می‌دانید؟ جایی فرموده بودید که کارآمدی مکانیزم نیست، بلکه دینامیزم است. خیلی واضح و صریح و روشن، بفرمائید مبتنی بر همان چارچوب نظری که فرمودید خیلی از اهداف ممکن است محقق نشود و خیلی از طرح‌ها و ایده‌آل‌ها حتی در مورد انبیا هم به نتیجه نمی‌رسند، آیا نظام جمهوری اسلامی را کارآمد و کامیاب و موفق می‌دانید یا نه؟



جواب این سؤال از عرایض بنده معلوم می‌شود. کارآمدی مراتب دارد. اگر بگوییم کارآمدی یا صفر است یا صد؛ یا هست یا نیست، خب در جواب یا باید بگوییم بله یا نه؛ ولی این طور نیست؛ کارآمدی نسبی است. بین صفر تا صد، صد درجه هست، و ممکن است در جایی کارآمدی صد نباشد، اما ۹۹ باشد یا ۸۰ باشد یا ۵۰ باشد؛ همین که از نصف بیشتر باشد این یک موفقیتی است. اگر ما در جایی انتقاد می‌کنیم باید ببینیم آیا می‌شد از این چیزی که محقق شده بهتر کار بکنند یا نه. اگر کسانی غفلت کردند یا از روی هوای نفس، کار نکردند؛ انتقاد کنیم که شما چرا از این فرصت استفاده نکردید؛ بعد هم توجهشان دهیم به این نکته و خودمان تلاش کنیم جبران کنیم.

بنابراین کارآمدی یک چیزی نیست که مذبوطاً معین باشد و درجه‌اش مشخص باشد که اگر بود، بگوییم کارآمد هست و اگر نبود، بگوییم کارآمد نیست. باید بگوییم بله، نسبت به بعضی از نظام‌ها کارآمد بوده؛ نسبت به آن چیزی که ما انتظار داریم، مثلاً ۷۰٪ کارآمدی داشته؛ ضمن این که در بخش‌های

مختلف هم تفاوت وجود دارد؛ در یک بخشی ما موفق بودیم، در یک بخشی نبودیم؛ اما سرجمع کارآمدی می‌شود آن ۷۰ یا ۷۵ یا ۸۰ درصدی که گفتیم. اما به نظر من صحیح نیست به صورت یک‌جا بگوییم کارآمد است یا ناکارآمد.

۶. می‌توان گفت در مجموع کارآمد است.

کارآمدی نسبی است؛ به همین تعبیری که عرض می‌کنم.



۷. برخی می‌پرسند بالاخره ۴۰ سال حکومت اسلامی اجرا شده آیا مردم دین‌دارتر شدند یا نه؟ شبهه می‌کنند چهل سال حکومت کردن به مفهوم دین و سطح دین‌داری مردم آسیب زده است، چون به اسم دین حکومت کردند و یکسری ناکارآمدی ایجاد کرده‌اند که به نام دین تمام شده است و موجب شده مردم نسبت به دین بدبین بشوند، اولاً شما این شبهه را قبول دارید؟ ثانیاً فکر می‌کنید مردم دین‌دارتر شدند یا سطح دینی مردم افت کرده و کمتر شده؟



بنده با اجازه شما این سؤال را برمی‌گردانم به شما؛ آیا امیرالمؤمنین وقتی به شهادت رسید مردم دین‌دارتر شده بودند از روز اولی که با او بیعت کرده بودند یا بی‌دین‌تر شده بودند؟ اگر بگوییم بی‌دین‌تر شده بودند، پس باید بگوییم حکومت علی بی‌دینی آورد؛ بنابراین این حرف‌ها دلیل نمی‌شود برای ناکارآمد نشان دادن حکومت؛ این‌ها حرف‌هایی بچه‌گانه است. یک حکومت، مخصوصاً حکومت اسلامی، ساحت‌های مختلفی دارد. انگیزه‌های مختلفی در مردم وجود دارد، شرایط مختلف داخلی جامعه و جامعه جهانی تفاوت می‌کند. این‌که گفتیم نسبی است یعنی باید مجموع این‌ها را با هم سنجید. باید بگوییم در این شرایط، با این موانع، و با این دشمنی‌ها، ما چقدر به اهدافمان رسیده‌ایم؟ فرض کنید اگر بتوانیم کیفیت را تبدیل به کمیت کنیم، یک درصدی را مثلاً نشان بدهیم، و بگوییم در این سطح ما موفق هستیم. ولی اگر جواب حقیقی بخواهیم، باید بخش‌ها را از هم تفکیک کنیم؛ بگوییم در این بخش مثلاً ۱۰۰٪ موفق بودیم؛ در یک بخشی هم ضعیف بودیم

زیر ۵۰٪، در یک بخشی هم نسبی بوده، زیرا اشکال از یک شخص بوده، اشکال از یک طرز تفکر بوده، یا اشکال از یک حزب یا جناح بوده است. اما اگر بگوییم ملت این جور بودند و شما حکومت تشکیل دادید، و این جامعه الان خراب شده است؛ اینها حرف‌هایی بچه‌گانه است. عین همین مسئله را اگر درباره حکومت علی (علیه السلام) یا خود پیغمبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) مطرح کنیم، باید بگوییم آیا مردم در پایان حکومت آن حضرات، دین‌دارتر شدند یا بی‌دین‌تر؟ بنی‌اسرائیل وقتی آمدند و به حضرت موسی گفتند: **اجعل لنا الها كما لهم ءالهه**؛ یا وقتی رفتند گوساله‌پرست شدند، دین‌دارتر شدند یا بی‌دین‌تر؟ پس حضرت موسی چه کاره بود؟ این حرف‌ها به خاطر این است که ما انسان را نشناخته‌ایم.

انسان تحولات گوناگونی دارد؛ دائماً زندگی انسان در حال نوسان است؛ خود افراد و ارتباط افراد با همدیگر دائم در حال نوسان است. یک مجموعه‌ای که در کل ملت واحد را تشکیل می‌دهند و از مجموع کارها و فعالیت‌هایشان برآیندی به آن‌ها نسبت داده می‌شود باید با هدف تشکیل حکومت سنجیده شود تا معلوم شود نسبت به آن هدف چقدر موفق شده‌اند.

بنابراین اجمال بحث این است که کارآمدی نسبی است. اما حالا این نسبت در این زمان بیشتر بوده یا زمان دیگری، مختلف است و نوسان دارد. در یک قسمتی ما در زمان امام خیلی پیشرفت کردیم، اما در یک قسمتی نه. یعنی نیروها صرف یک بخش‌هایی شد و از برخی جاهای دیگر غفلت شد، یا غفلت هم نشد اما نیرو نداشتند برای آن جای دیگر.

آن زمانی که ۸ سال مردم باید می‌رفتند در جبهه و بجنگند، و به صورت‌های

مختلف باید پشت جبهه پشتیبانی کنند، امام فرمودند جبهه‌ها را پرکنید. دیگر نمی‌شد به درس اخلاق و تربیت و روان‌شناسی اولویت دهیم؛ اولویت دیگری پیدا شده بود و باید در اینجا متمرکز می‌شدیم و اتفاقاً در آنجا پیشرفت هم کردیم. وقتی جنگ تمام شد نوبت این شد که ما کمبودهای دیگر را جبران کنیم که متأسفانه غفلت شد. فقط توجه مسئولین به این مسئله معطوف شد که کمبودهای مادی و خرابی‌های ناشی از جنگ را جبران کنند. اسمش را هم گذاشتند دولت سازندگی؛ غافل از این‌که اصل این نهضت و اصل تشکیل این حکومت برای کار فرهنگی است، برای آدم‌سازی است؛ برای این است که در این امتحان برای سعادت ابدی پیروز شویم. اما رفتیم بینیم آمریکا چه کار کرده، ما هم برویم یاد بگیریم انجام دهیم؛ بینیم ژاپن چه کار کرده، تقلید کنیم؛ گروهی را فرستادند ژاپن تحقیق کنند که آنها بعد از جنگ جهانی چه کار کردند، و کلی هزینه شد، مطالعات شد و روی آن تئوری ساختند، نیروهایی تربیت کردند که ما از روش‌های ژاپن برای آبادانی کشور استفاده کنیم!

این مسائل را ما باید بشناسیم و بدانیم که چه خطرهایی انسان را تهدید می‌کند؛ حتی آن وقت که حکومت اسلامی هست، شیطان به نام اسلام و به نام

خدمت به نظام، این‌گونه راه سراشیبی را رو به جهنم درست می‌کند!

پس مهم‌ترین کار در همه شرایط، این است که حد نصاب فرهنگ صحیح را باید حفظ کنیم. بفهمیم کی هستیم، کجاییم، و کجا می‌خواهیم برویم. هرچیزی مانع این بشود، خطاست و یک روز پشیمان خواهیم شد.

۸. یعنی به نظر شما الان هم که رهبر انقلاب روی مسئله اقتصاد و معیشت تکیه می‌کنند، بنا به اقتضاء شرایط است و هم‌چنان فرهنگ، اولویت اصلی است؟



عرض کردم ممکن است مسئولی در یک زمان به خاطر مصالحی، روی یک موضوع دیگری تکیه کند. مثل امام که روی جبهه تکیه کرد، و یا امروز که آقا بر روی مسائل اقتصادی تکیه می‌کنند. این را می‌دانند اگر این مسئله را نگویند دشمنان این را سوژه می‌کنند و این اهرم را از دست نظام می‌گیرند؛ می‌گویند شما خراب کردید حالا ما می‌خواهیم آبادش کنیم. پس ایشان روی این مسئله تکیه می‌کنند که ما باید معیشت مردم را تأمین کنیم؛ برای این که مارکسیست‌ها این شعار را از دست ما نگیرند. همین الان هم می‌بینید در جمهوری اسلامی، در دانشگاه‌های تهران و دانشگاه‌های اسلامی، گرایش‌های مارکسیستی در حال شکل‌گیری است. اگر شما هم نشنیده‌اید به زودی خواهید شنید. دوردور به گوش ما می‌رسد، نامه‌هایی برای ما می‌نویسند که اگر یک نفر خواست بهشت نرود چه کار باید بکند؟ ما کاری به بهشت و جهنم نداریم. من حق دارم بگویم اصلاً به اسلام کاری ندارم یا نه؟ پس حقوق بشر چه می‌شود؟ آزادی چه می‌شود؟ مگر شما نگفتید استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی؟ آزادی یعنی اگر من می‌خواهم کافر هم بشوم، بتوانم. چرا این قدر به ما بد می‌گویید که شما از اسلام منحرف شدید؟! من اسلام را نمی‌خواهم! این قبیل مسائل، جدی است و حتی اساتید در دانشگاه‌ها مطرح می‌کنند. می‌خواهند نسل جوان ما را از مسائل اصلی دین دور کنند. فردا یک وقت

چشم باز می‌کنیم می‌بینیم بچه‌های دبیرستانی ما بهشت و جهنم و شب اول قبر و این مسائل را مسخره می‌کنند، در حالیکه ما مشغول هستیم به اقتصاد و می‌خواهیم اقتصادمان را درست کنیم. باید بفهمیم که رهبری لازم است در یک موقعیت شعاری را بدهد تا آن شعار را از دست دشمن بگیرد. مسئله معیشت واقعاً نیاز مردم است و اکثر مردم تا حداقل‌های زندگیشان تأمین نشود کار نمی‌کنند. این می‌شود مقدمه لازم؛ اما این هدف نیست. اصلاً هدف زندگی چیست؟ برای چه انقلاب کردیم؟ این‌ها فراموش می‌شود؛ بعد کسانی هم که کمتر تجربه دارند یک جمله از فرمایشات آقا را یک جا می‌شنوند و فکر می‌کنند اول تا آخر قضیه همین است؛ در حالی که همین آقا دیروز هم حرف دیگری زد، پریروز هم مطلب دیگری گفت؛ چرا آن حرف‌ها را فراموش می‌کنید؟ بعضی یک حرف از رهبری که با مزاجشان می‌سازد را می‌گیرند و بقیه را فراموش می‌کنند. مثلاً آقا فرمود جوان‌ها را باید به کار بگیرد. خوب این یعنی این پیرمردها را کامل بریزید بیرون و از تجربه‌هایشان و معلوماتشان استفاده نکنید؟! یا باید یک برنامه‌ای بریزیم که تدریجاً جوان‌ها بیایند و به صورت طبیعی جای آن پیرمردها را بگیرند؛ یعنی در کنار این‌که از تجربیات آن پیرمرد استفاده کنیم فکر تربیت جانشین برایش باشیم؟

بنابراین وقتی آدم نمی‌داند که هدف کجاست و کدام شهر می‌خواهد برود، سر هر چهارراهی رسید می‌گوید حالا اینجا را هم برویم ببینیم. ولی صحیح آن است که همیشه قله را ببینیم و یادمان باشد کجا می‌خواهیم برویم و هدف اصلی چیست. همه این‌ها مقدمه است برای آن هدف؛ هر جا با این هدف تطبیق کرد باید برویم، اما اگر ۱۸۰ درجه با این هدف اختلاف دارد، بفهمیم که

داریم اشتباه می‌رویم. گاهی ممکن است یک زاویه‌ای باز شود ولی زود برگردد و جبران شود. این اتفاق ممکن است بیافتد و طبیعی هم هست. ولی اگر آدم هدف را به گونه‌ای فراموش کند که ۱۸۰ درجه برگردد و به یک سمت دیگری برود و غافل باشد؛ یعنی عین یک کشور مارکسیست یا یک کشور لیبرال فکر و عمل کند؛ انگار نه انگار که ارزش‌های معنوی و الهی هم مطرح است؛ دیگر این خطاست. خطای خود را توجیه هم می‌کند که رهبر گفته است اول معیشت و اقتصاد. خب من باید فهم داشته باشم؛ رهبر حرف‌های دیگری هم زده است؛ اما آن چیزی که دلشان می‌خواهد را می‌پذیرند و حرف‌های دیگر را فراموش می‌کنند. اینجاست که نقش کسانی که در فرهنگ جامعه موثر هستند، از جمله کسانی که نشریات و کتاب‌ها و بحث‌ها و سخنرانی‌ها را در اختیار دارند، مهم می‌شود و باید مسئولیت‌هایشان را درک کنند. ما خودمان را اول بسازیم بعد ببینیم جامعه‌مان را به چه سمت و سویی می‌خواهیم بکشانیم. یک وقت چشم باز می‌کنیم می‌بینیم درست برگشته‌ایم و همه فداکاری‌های شهدا را باطل کردیم؛ این هنر است؟

آدم احساس می‌کند بعضی از مسئولین (که می‌تواند تعدادشان یک در یک میلیون باشد؛ عددش را در نظر نگیرید) در فکرشان این‌گونه تصور می‌کنند؛ و می‌گویند شاه را بیرون کردیم، و حالا نوبت ماست که پادشاهی کنیم! ما زندان رفتیم و شکنجه شدیم؛ حالا نوبت خودمان، بچه‌هایمان، دار و دسته و همشهری‌هایمان است. ارزش‌ها و اسلام هم ابزاری بود؛ امام هم نعوذ بالله از فکر دینی مردم استفاده کرد برای این‌که یک حرکتی ایجاد کند!

همه این‌هایی که صحبت کردیم یک مقوله فرهنگی است. پس اصل در زندگی اجتماعی، فرهنگ است؛ حتی برای این‌که بفهمیم درست عمل می‌کنیم یا نه؛ بفهمیم وظیفه‌مان چیست، بفهمیم با مردم باید چطور رفتار کنیم، با رهبر چگونه، و با جوانان چگونه، همه این‌ها مقولاتی فرهنگی است. اما اگر فقط به این فکر باشیم که در تکنولوژی پیشرفت کنیم تا جامعه درست شود، با این نگاه نهایتاً می‌شویم مثل یک ایالتی از ایالت‌های آمریکا، یا یک اسرائیل دیگر. آیا ما برای همین انقلاب کردیم؟ بنده مطمئنم در ذهن بسیاری از مسئولان به عنوان بزرگ‌ترین آرزو این است که خودشان را برسانند به حد یکی از ایالات آمریکا. بگویند ما هم آمریکا شدیم؛ ما که هیچ‌جا به حساب‌مان نمی‌آوردند، آمریکا شدیم؛ خدا، دین، ارزش‌ها و شهادت هم ابزاری بود برای همین! خب چه کسی باید این نگاه را اصلاح کند؟ مسئولین فرهنگی کشور. تئوریش را آنها باید تهیه کنند و نشر آن هم به دست شماهاست. آن‌وقت برای این‌که این مسئولیت‌ها را انجام دهیم، باید خون دل بخوریم، باید فحش بخوریم، و باید تهمت بشنویم؛ بله جهاد یعنی همین.

۹. همانطور که فرمودید کارآمدی نسبی است؛ اگر مثلاً قبل از انقلاب را با الان مقایسه کنیم، ابزار و امکاناتی که علیه فرهنگ ما دست بچه‌های ماست با زمان قبل از انقلاب که نه موبایل بود نه شبکه‌های اجتماعی و اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای در دسترس نبود، قابل مقایسه نیست و می‌توان گفت در مقایسه با این همه‌ها و امکانات و ابزاری که علیه ما، اعتقادات ما و اخلاق ما به کار گرفته می‌شود، واقعا جوان امروز همان طور که رهبر انقلاب هم فرموده‌اند دین‌دارتر و بیدارتر از نسل اول انقلاب است. یادم می‌آید یک بار همین مسئله نزد شما مطرح شد و شما فرمودید نباید در سنجش میزان دین‌داری سخت گرفت و باید این قبیل مقایسه‌ها با قبل را هم در نظر گرفت؛ با این اوصاف می‌شود گفت جوان امروز دین‌دارتر از قبل شده است؟



البته اینجا جوان هم که می‌گوییم باید معنا کنیم؛ جوان یعنی برآیند جوان‌ها، وگرنه بعضی‌ها هستند که بی‌دین‌تر هستند، بعضی‌های دیگر خیلی عالی‌تر هستند؛ اما مجموعاً می‌گوییم برآیند جوان‌ها نسبت به آنها بهترند. یک مسئله مهم هم اینجا وجود دارد که نباید آن را فراموش کرد و آن این‌که وقتی در مورد دین‌داری جوانان این‌گونه سخن می‌گوییم باید مراقب باشیم دچار این آفت نشویم که خب پس دیگر نسبت به جوان‌ها وظیفه‌ای نداریم و این جوان‌ها دین‌دارتر از قبلی‌ها هستند. نه؛ دین‌داری این جوانان را هم باید حفظ کرد و هم باید رشد داد، و هم آن‌هایی که کمبود دارند باید کمبودهایشان را برطرف کرد. این فرمایشات آقا امیدآفرین است که الان هم چنین جوانان

دین‌داری هستند، ولی نه این‌که الان که جوانان دین‌دار داریم پس من و شما دیگر کار و وظیفه‌ای نداریم. این سخنان یعنی ظرفیتش هست، امکاناتش هست، باید رشد بدهیم، باید حفظش کنیم و نگذاریم منحرف شوند.

۱۰. خیلی از سؤالات را می‌شود با این نگاه نسبی به کارآمدی که فرمودید پاسخ داد؛ سخنانی هم درباره آسیب‌شناسی و آفت‌پژوهی نسبت به این عملکرد چهل ساله اجمالاً فرمودید؛ حالا یک سؤالی که پیش می‌آید این است که چه خطراتی از الان به بعد، انقلاب را تهدید می‌کند؟ از چه مسائلی باید پرهیز کرد؟ چه هشدارهایی دارید برای خواص، برای مسئولین، برای نخبگان به خصوص؟



سؤال خیلی وسیعی است و بنده توان این‌که یک جواب آماده‌ای عرض کنم ندارم؛ اجمالش این است که اولین شرطی که ما بتوانیم جواب این سؤال را برای خودمان پیدا کنیم این است که اول توجه داشته باشیم که اصلاً هدف انقلاب چه بود؟ اگر این را فراموش کنیم همه جواب‌هایی که تهیه می‌کنیم هم اشتباه می‌شود. این‌که من در بحث‌هایی که عرض کردم، روی مسائل فرهنگی تکیه کردم برای این است که خیلی مورد غفلت قرار می‌گیرد و در مرحله بعد جواب‌های دیگر ما هم عوضی و اشتباهی در می‌آید؛ یعنی وسیله‌ها جای هدف را می‌گیرند. اقتصاد الان وسیله‌ای است که ما بتوانیم به هدف انسانی و اسلامی برسیم؛ اگر غفلت کنیم، این خودش می‌شود هدف. وقتی هدف شد همان‌جا متمرکز می‌شویم، و بعدش را نمی‌بینیم و به فراتر از آن فکر نمی‌کنیم؛ هدفمان این می‌شود که خوش بگذرانیم و پول داشته باشیم؛ نهایت هدف هم این می‌شود که فقیر کم بشود! آیا این طوری درست می‌شود و به همه اهداف انقلاب می‌رسیم؟ خیر؛ پس شرط اول برای این‌که جواب صحیح تهیه کنیم این است که هدف اصلی را از یاد نبریم. هدف انقلاب

چیست؟ همان هدف انبیا و هدف خداست از آفرینش. متأسفانه تا جایی که بنده اطلاع دارم، این مسائلی که بیش از همه چیز باید مورد توجه قرار گیرد، کمتر از همه مورد توجه است. در نوشته‌ها، بحث‌ها، سخنرانی‌ها، رادیو و تلویزیون، مجلات، و کتابها من یادم نمی‌آید جایی در مورد این مسائل مطلبی خوانده باشم.

اگر ما به هدف اصلی درست توجه کردیم، در نوبت بعد و در سایه این هدف، دنبال ابزار و وسیله‌ی صحیح برای تحقق آن باید برویم؛ بعد نوبت برنامه‌ریزی با استفاده از ابزارها برای تحقق این هدف است؛ بعد باید ببینیم کدام یک از ابزارهایی که وجود دارد به آن هدف نزدیک‌تر است و با فرهنگ ما بیشتر سازگار است؛ و نهایتاً کدام را می‌توان آسان‌تر تهیه کرد. اگر خیال‌پردازی کنیم و آرمان‌گرایی صرف پیشه کنیم و مدام بگوییم باید چنین شود و باید چنان شود، به هدف نخواهیم رسید و باز همین جایی خواهیم بود که هستیم. ما باید آرمانی فکر کنیم اما در عمل باید عمل‌گرا باشیم. باید فکر کنیم این آرمان را در این شرایط، چگونه و تا چه اندازه می‌شود محقق کرد. وقتی ما مسائل را قاطی می‌کنیم، یا خیلی نا امید می‌شویم یا راه را عوضی می‌رویم.

۱۱. وقتی به مسیر گذشته نگاه می‌کنیم می‌بینیم یکی از دلایل عدم تحقق آرمان‌ها، وجود برخی افراد هست که این‌ها از گذشته خودشان پیشیمانند و به تعبیر رهبر انقلاب غیر انقلابی‌های درون نظام هستند. یعنی تربیون دارند، پول دارند، صندلی دارند، عنوان دارند، جایگاه دارند اما از گذشته انقلابی خود پیشیمان هستند. حرف‌هایی می‌زنند که اتفاقاً دشمن روی همین‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند. مواجهه جریان ولایت‌مدار و انقلابی و بچه حزب‌اللهی‌ها، با این جریان غیر انقلابی درون نظام چگونه باید باشد تا بتوانیم از آنها عبور کنیم؟



به نظر بنده موضوع این سؤال، یک امر عادی است و کاملاً باید انتظارش را داشته باشیم. همیشه این قبیل مسائل در تاریخ هم بوده است. در صدر اسلام کسانی بودند که ایمان آوردند؛ کسانی بودند که حتی قبل از بسیاری افراد به پیغمبر ایمان آوردند؛ کسانی بودند که سابقه داشتند، اما بعد از مدتی مسیرشان عوض شد. کسانی بودند که در جنگ صفین در رکاب حضرت علی (علیه السلام) و از فرماندهان ایشان بودند. همان‌ها در کربلا سید الشهدا را آن‌گونه به شهادت رساندند. همیشه این‌ها بوده‌اند. عرض بنده همین است که ریشه این انحرافات، کمبود در فرهنگ و اشتباه در فکر است. اگر می‌خواهیم این خطاها، این ریزش‌ها و این انحراف‌ها کمتر شود، باید برنامه‌ریزان ما در جامعه طوری عمل کنند که سعی شود همیشه عوامل فرهنگی تقویت شود؛ مردم دین‌دارتر شوند، و اعتقادشان به خدا و پیامبر بیشتر شود. نباید به امید این‌که جوانهای ما دین‌دارتر از قبل هستند، خوش

خیال باشیم و به دنبال کار خودمان برویم. باید بدانیم این مسئله مهمی است و سعی کنیم ایمان جوان‌ها را حفظ و تقویت کنیم؛ نه این‌که رهایشان کنیم. حتی ما وظیفه داریم آن‌هایی که خوب هستند و بهتر هم هستند را رشد دهیم، و همین سرمایه معنوی را که دارند حفظ کنیم تا در اثر عوامل مختلف اجتماعی منحرف نشوند. این نکته‌ای است که بنده روی آن تأکید می‌کنم و احیاناً بعضی‌ها از آن غفلت می‌کنند.

۱۱. وقتی به مسیر گذشته نگاه می‌کنیم می‌بینیم یکی از دلایل عدم تحقق آرمان‌ها، وجود برخی افراد هست که این‌ها از گذشته خودشان پیشیمانند و به تعبیر رهبر انقلاب غیر انقلابی‌های درون نظام هستند. یعنی تربیون دارند، پول دارند، صندلی دارند، عنوان دارند، جایگاه دارند اما از گذشته انقلابی خود پیشیمان هستند. حرف‌هایی می‌زنند که اتفاقاً دشمن روی همین‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند. مواجهه جریان ولایت‌مدار و انقلابی و بچه حزب‌اللهی‌ها، با این جریان غیر انقلابی درون نظام چگونه باید باشد تا بتوانیم از آنها عبور کنیم؟



به نظر بنده موضوع این سؤال، یک امر عادی است و کاملاً باید انتظارش را داشته باشیم. همیشه این قبیل مسائل در تاریخ هم بوده است. در صدر اسلام کسانی بودند که ایمان آوردند؛ کسانی بودند که حتی قبل از بسیاری افراد به پیغمبر ایمان آوردند؛ کسانی بودند که سابقه داشتند، اما بعد از مدتی مسیرشان عوض شد. کسانی بودند که در جنگ صفین در رکاب حضرت علی (علیه السلام) و از فرماندهان ایشان بودند. همان‌ها در کربلا سید الشهدا را آن‌گونه به شهادت رساندند. همیشه این‌ها بوده‌اند. عرض بنده همین است که ریشه این انحرافات، کمبود در فرهنگ و اشتباه در فکر است. اگر می‌خواهیم این خطاها، این ریزش‌ها و این انحراف‌ها کمتر شود، باید برنامه‌ریزان ما در جامعه طوری عمل کنند که سعی شود همیشه عوامل فرهنگی تقویت شود؛ مردم دین‌دارتر شوند، و اعتقادشان به خدا و پیامبر بیشتر شود. نباید به امید این‌که جوانهای ما دین‌دارتر از قبل هستند، خوش

خیال باشیم و به دنبال کار خودمان برویم. باید بدانیم این مسئله مهمی است و سعی کنیم ایمان جوان‌ها را حفظ و تقویت کنیم؛ نه این‌که رهایشان کنیم. حتی ما وظیفه داریم آن‌هایی که خوب هستند و بهتر هم هستند را رشد دهیم، و همین سرمایه معنوی را که دارند حفظ کنیم تا در اثر عوامل مختلف اجتماعی منحرف نشوند. این نکته‌ای است که بنده روی آن تأکید می‌کنم و احیاناً بعضی‌ها از آن غفلت می‌کنند.

۱۲. فرمودید برای پاسخ به این سؤال که چه خطراتی آینده انقلاب را تهدید می‌کند باید به هدف اصلی انقلاب توجه کنیم، و در ادامه بر اهمیت توجه به فرهنگ و مسائل فرهنگی تاکید نمودید؛ حالا سؤال این است که مهم‌ترین خطرات فرهنگی که موجب غفلت ما از هدف اصلی می‌شود چیست؟



در پاسخ، یک مثال ساده که کم‌وبیش نمونه‌های زیادی دارد عرض می‌کنم. فرض کنید در خانواده یک آیت‌الله، مثلاً بنده؛ می‌روم خانه و می‌بینم یکی از نوه‌ها، یک بچه ده دوازده ساله، گوشه‌ای نشسته و مشغول بازی با موبایلش هست؛ حتی سلام نمی‌کند، اصلاً توجهی ندارد که این کسی که آمد و رفت، پدرم بود، پدر بزرگم بود، کی بود؟ بعد یک بچه کوچک‌تری می‌آید این گوشی را از دستش بگیرد؛ دعوا می‌کنند و کتک کاری می‌کنند که چرا از دست من گرفتی، بازیم به هم خورد. در این بین پدر خانواده وارد می‌شود. اگر یادش باشد سلامی می‌کند و می‌رود روی صندلی پشت میز نشیند و موبایلش را بیرون می‌آورد تا اخبار و پیامک‌ها را ببیند. وقت ناهار می‌شود، معلوم نیست ناهار آماده باشد یا نه، چون خانم هم توی آشپزخانه مشغول تماشای موبایل است. در فضای این خانواده هرکسی برای خودش است؛ اصلاً انگار اجتماعی وجود ندارد. تک تک افرادی هستند که گویا با موبایل خودشان زندگی می‌کنند. خب در این شرایط وقتی یک بچه ده دوازده ساله فیلم‌هایی را می‌بیند که در این سن نزدیک بلوغ خوشش می‌آید، آیا حاضر می‌شود بنشیند حدیث بخواند؟! یا آیه قرآن گوش بدهد؟! به هر بهانه‌ای هست و در هر جایی از

خانه که بتواند، فیلم خودش را تماشا می‌کند. این بلایی است که امروز جامعه ما به آن مبتلاست، بلایی جهانی هم هست و راه فراری هم از آن نیست. پس چه‌کار باید کرد؟ باید عامل مقابلش را تقویت کنیم، هم پدر و مادر بیشتر وظیفه خودشان را بدانند، هم مدرسه به گونه‌ای باشد که بتواند وقت بچه‌ها را با چیزهایی پر کند که خود بچه‌ها خوششان بیاید؛ قصه، مسابقه، بازی، ورزش، و موارد دیگر، تا دنبال این جور مسائل نباشند. این از یک طرف. از طرف دیگر، صدا و سیما و وزارت ارشاد هم باید خودشان برنامه‌هایی برای موبایل تهیه کنند که بچه‌ها را سرگرم کند و برنامه‌های خوب هم داشته باشیم. البته این کار هنر و معلومات و تکنولوژی می‌خواهد؛ باید تشویق درکار باشد؛ باید بودجه برایش گذاشته شود. این طور نباشد که جوان‌های فیلم‌ساز ما هم فقط فکر این باشند که فیلم‌هایی با مضامین غیر اخلاقی درست کنند برای این‌که بیشتر خریدار دارد - حالا البته با یک روپوش و پوششی اما در واقع مثل همان فیلم‌های غیر اخلاقی باشد. نوجوان نزدیک به سن بلوغ هم که به طور طبیعی از همین فیلم‌ها خوشش می‌آید. پدر و مادر هم که مشغول کار خودشان هستند. احياناً بعضاً پدر هم فکر تماشای این فیلم غیر اخلاقی است. خب در این صورت چه اتفاقی برای محیط این خانواده خواهد افتاد؟ اسلام کجای این خانواده قرار دارد؟ انقلاب چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ این نوجوان یا جوان فردا که احساس کرد فلان گروه، فلان حزب یا فلان جناح این خواسته‌هایش را بهتر تأمین می‌کند، به طور طبیعی می‌رود سراغ آن‌ها. شما اگر دو سال پیش شب‌ها به خیابان‌های قم آمده بودید، و الان هم بیایید و خیابان‌های قم را تماشا کنید، تعجب می‌کنید که آیا این‌جا قم است؟ این خانم‌ها قمی هستند؟

برخی از این‌ها گویی مأموریت دارند در خیابان جولان دهند. من و شما هم می‌نشینیم و برخی مسائل غیر اخلاقی را توجیه می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم بله فلان کار هنر است و آقا هم فرموده‌اند هنر را باید پاس داشت؛ باید اجازه داد بچه‌ها و نوجوانان هر هنری که می‌خواهند فراگیرند و انجام دهند! اگر این‌گونه پیش برود، دوسال بعد جامعه چه وضعیتی خواهد داشت.

نتیجه بحث این‌که بزرگ‌ترین وظیفه کسانی که دغدغه انقلاب را داشته باشند، تقویت نهادهای فرهنگی در جهت ارزش‌های اسلامی است، و وجود جوانان متدین نباید ما را از این وظیفه غافل کند. وگرنه، در زمان حکومت شاه هم کسانی تربیت شدند که انقلاب کنند. همان زمانی که زن عریان را در ویتترین نشان می‌دادند، این انقلابی‌ها هم تربیت شدند. در آن دوران بنده خودم شاهد بودم در اتوبوس قم- تهران که اکثر خانم‌هایی که سوار می‌شدند با سر برهنه و لباس نامناسب بودند؛ یک‌بار یک خانم با چادر مشکی نشسته بود روی یک صندلی؛ یک خانم بی‌حجاب هم آمد کنارش نشست. این خانم محجبه بلند شد و رفت نشست وسط اتوبوس و گفت من پهلوئ این خانم نمی‌نشینم. با چنین روحیه‌ای تربیت شده بودند. آن زمان در کنار مسائل غیر اخلاقی در فضای جامعه، این تربیت دینی هم وجود داشت و زمینه را فراهم کرد تا یک روز انقلاب بشود. چنین زن‌هایی با همان تربیت‌ها هستند که ۳ تا بچه شهید داده، افتخار هم می‌کند، گریه هم نمی‌کند؛ چرا؟ چون روح دینی دارد؛ زیرا مثلاً یک روحانی در محله آن‌ها، در خیابان لرزاده یک جلسه‌ای داشته و این‌ها را تربیت کرده بوده است. الان باید مراقب باشیم چنین تربیت‌هایی را از دست ندهیم. مثل چنین تربیت‌ها و ارزش‌های دینی دارد کم‌کم رنگ

می‌بازد، و جای آن آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، پیشرفت، تکنولوژی و این جور مسائل می‌نشیند. این خطری است که آینده انقلاب را تهدید می‌کند. آرام آرام جلو می‌آید، و یک مرتبه چشم باز می‌کنیم و می‌بینیم خدای ناکرده انقلاب از دست رفت.

۱۳. یک شبهاتی توسط رسانه‌های معارض و جریان نفاق و فتنه و انحراف درباره عملکرد رهبر معظم انقلاب مطرح می‌شود که ایشان بسیاری از آرمان‌ها را فدای مصالح می‌کنند. بخشی از متدینین هم با خاستگاه دیگری شبهاتی دارند مبنی بر این‌که چرا رهبر انقلاب در بسیاری از امور مداخله نمی‌کنند، چرا برخی انحرافات در میان کارگزاران و مدیران با سکوت حضرت ایشان مواجه می‌شود. ممنون می‌شویم اگر این راهم پاسخ بدهید.



رواج این شبهات علل مختلفی دارد؛ یک بخش از آن مربوط به مسائل اعتقادی و فکری است. برای برخی، از ابتدا مسائل مربوط به ولایت فقیه و رهبری حل نشده است. همانطور که قبل از حضرت امام برای اکثر متدینین تصویری نسبت به حکومت اسلامی نبود، و برای آن‌ها دین در نماز و روزه و سینه‌زنی و این مسائل خلاصه می‌شد، امروز هم برای بسیاری از اقشار، دین‌داری شامل این مسائل حکومتی نمی‌شود. این‌ها را مسائل سیاسی می‌دانند. در ذهن این‌ها این است که حضرت آقا سمبل و نماد یک حزب و جناح سیاسی است، فرد دیگری هم سمبل و نماد جناح دیگر است؛ گاهی این روی کار است و گاهی او! این نقصی معرفتی درباره اصل ولایت فقیه، شان ولی فقیه، و لزوم اطاعت از ولی فقیه در اسلام است. این نکته اتفاقاً در میان متدینین بیشتر است. باورشان این نیست که مسئله ولایت فقیه، دینی است. به رهبری هم از باب احترام به علما احترام می‌گذارند، نه از باب جانشین پیامبر و کسی که اطاعتش واجب است. این یک قشر است.

برای این‌ها باید مسائل ولایت فقیه را بیشتر تبیین کنیم، و توضیح دهیم تا در بین مردم جا بیافتد.

مسئله دوم این است که باید بپذیریم بسیاری از مسائل با هم تزاخم دارند و ما درک نمی‌کنیم. یک روی سکه را می‌بینیم، اما جهات دیگری دارد که ما متوجه آن نیستیم. این مسئله در صدر اسلام هم سابقه دارد. بهترین نمونه آن در زمان امام حسن (علیه السلام) اتفاق افتاد. عده‌ای از شیعیان حضرت آمدند و سجاده از زیر پای حضرت کشیدند، و گفتند: السلام علیک یا مدلل المومنین! آنها اصحاب خاص خود حضرت بودند؛ گفتند: تو مومنین را دلیل کردی. آیا واقعا این‌گونه بود؟ این رفتار آن‌ها به خاطر این بود که حضرت مصالح و مسائلی را درک می‌کرد که آن‌ها درک نمی‌کردند. او می‌دید که اگر این کار را نکنند اصل اسلام برچیده می‌شود. این نکته هم باز برمی‌گردد به کمبود معرفت ما نسبت به وظایف رهبر. او هم مصالح امت را و هم تکلیف شرعی‌اش را می‌فهمد، اما مسائلی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم. حالا فرض کنید خدای نکرده شرایط جامعه ما به گونه‌ای شود که یا امام حسن باید با معاویه صلح کند، یا باید اصل اسلام در معرض خطر قرار بگیرد؛ چه باید کرد؟

فرض می‌کنیم رهبر جامعه درک کرد که مسیر جامعه با شرایط جهانی به گونه‌ای است که یا نسل آینده‌ای که روی کار می‌آید خواهد گفت: ما باید دموکراسی غربی با همه خصوصیاتش را داشته باشیم، ولو دین پایمال شود، یا رهبری باید از امروز در مسائلی دخالت نکند و خودش را محدود کند به آنچه در قانون اساسی که مردم رای داده‌اند آمده، تا از آن خطر محتمل در آینده جلوگیری شود. زیرا اگر بخواهد بیشتر از قانون دخالت کند، می‌گویند خلاف

قانون عمل می‌کند. پس اولاً به لحاظ قانونی خلاف قانون عمل نمی‌کند، ثانیاً در عمل اگر بخواهد فراتر از قانون اساسی عمل کند مردم طاقت نمی‌آورند. منظور از مردم یعنی ثروتمندان، صاحبان مقام و افراد موثرند که وقتی ببینند خواسته هایشان تامین نمی‌شود، اصل دین و نظام را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند مردم به رئیس جمهور رأی داده‌اند؛ رهبری دیگر چیست؟ حالا اگر رهبری این مسائل را با آن فراست خدادادی‌اش دید که اگر بیش از این بخواهد در مواردی دخالت کند، اصل نظام اسلامی به خطر می‌افتد. چون در غیر این صورت ممکن است فردا بگویند برای این‌که نظام اسلامی داشته باشیم یا نه باید نظرخواهی عمومی کنیم. چه چیزی باعث این شد؟ می‌گویند سختگیری‌های فلان جا. این را همه نمی‌توانند طاقت بیاورند، آن هم با این همه عوامل فرهنگی علیه ما که عرض کردم حتی در خانه‌های علما و مراجع ما وجود دارد. او باید مصالح را ببیند، جرح و تعدیل کند، اولویت‌ها را رعایت کند، مصلحت اعم را مقدم بدارد، خط‌مشی را تعیین کند، و ما لازم است اطاعت کنیم. والا اگر اطاعت یعنی تکلیفی که در رساله نوشته شده، پس رهبر می‌خواهیم چه کار؟ او باید تصمیم بگیرد که امروز باید فلان کار را انجام دهید؛ ولایت فقیه یعنی این. ما عملاً باید اطاعت کنیم؛ البته سعی هم می‌کنیم فهمان را ارتقاء ببخشیم که مصلحت‌اش را بفهمیم، اما باید بدانیم و اطمینان داشته باشیم که او فهمش بهتر از ماست و مسائل را بهتر درک می‌کند، و نهایتاً برای انجام وظیفه‌اش هست که این رفتار را می‌کند و سرسوزنی هم حاضر نیست از این وظیفه تخطی کند.

۱۴. اجازه دهید فضای بحث رو عوض کنیم و یک سؤال در حوزه علوم انسانی بپرسیم؛ به نظر می‌رسد دو عامل مهم مقابل تحقق کامل و مطلوب اسلامی‌سازی یا اسلامی شدن علوم انسانی در دانشگاه‌ها قرار دارد؛ یکی متن ناقص متکی بر علوم انسانی غربی است و دیگری مجموعه یا حلقه‌ای از اساتید و اعضای هیئت علمی معتقد به لیبرالیسم و مارکسیسم هستند که قبل انقلاب از غرب وارد دانشگاه‌ها شدند بعد امتداد این‌ها در نسل‌های جوان‌تر هم وجود دارد و فضای غالب دانشگاه‌ها را در اختیار دارند؛ این‌ها کسانی هستند که جز متونی که خودشان بخواهند را تدریس نمی‌کنند؛ به نظر حضرتعالی کدام عامل در جلوگیری از تحقق مطلوب اسلامی شدن علوم انسانی مهم‌تر است؟



تا جایی که به عقل بنده می‌رسد این دو عامل خیلی متلازم با هم هستند؛ به خاطر این همیشه این حلقه هست. این‌ها هستند که همین محتوای موجود این کتاب‌ها را قبول دارند؛ کتابشان همین‌هاست، یا خودشان نوشته‌اند یا از غربی‌ها یاد گرفته و ترجمه کرده‌اند برای دانشجویان. یک حرکت علمی که می‌خواهد در مقابل این عوامل شکل بگیرد باید این دو عامل را با هم در نظر بگیرد. از اول انقلاب این کار کم و بیش انجام گرفته؛ البته خیلی ضعیف بود و عوامل دیگری هم نگذاشت رشد کافی کند. اول باید یک تحول فرهنگی در دانشگاه ایجاد شود که باور کنند این مطالبی که از غرب ترجمه شده وحی منزل نیست، و حتی خیلی‌ها پیش عامل انحراف است. پس باید برنامه‌ای تنظیم شود برای این‌که ما بتوانیم برای یک مدت

معقولی این جریان را تغییر دهیم. بعضی‌ها فکر می‌کردند اگر امروز تصمیم گرفتیم، فردا باید عملی شود، یا حداکثر یک سال بعد می‌توانیم دانشگاه را تغییر دهیم؛ این تصور اشتباه است. یک فرهنگی که صد سال ریشه دارد با یکسال برطرف نمی‌شود. مخصوصاً که تنها هم مسئله فکر مطرح نیست، پای منافع و موقعیت‌ها هم در میان است. مثلاً اگر به استادی که بیست سال در دانشگاه استاد تمام وقت بوده، استاد ممتاز با پایه فلان است، و فلان قدر هم درآمد دارد، بگویند این مطالبی که شما بلدی به درد نمی‌خورد؛ یعنی باید بروی و خداحافظ! خب او هستی خودش را ساقط شده می‌بیند و با تمام وجودش در برابر این موضع مقاومت می‌کند. عین همین کار اتفاق افتاده که من عرض می‌کنم.

در شورای انقلاب فرهنگی بر اثر فشارهایی که اوایل انقلاب با عنایت حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) انجام گرفت، شورایی برای اسلامی کردن علوم انسانی تشکیل شد، و کارهای خوبی هم کم و بیش انجام گرفته ولی کند است. این شورا طرحی را تهیه کرده است برای آینده علوم انسانی که باید چگونه شود. عده‌ای از اساتید یک دانشگاهی که شاید همه شما بدانید، گفته‌اند که معنای این طرح این است که حوزه برای ما دستور صادر کرده است؛ حوزه اگر بلد است برود برای خودش برنامه تنظیم کند که هنوز کتاب‌های هزار سال پیش را در حوزه‌ها تدریس می‌کنند. این اساتید ادعا کرده‌اند که ما آن قدر پیشرفته‌ایم که هر پنج سال یک بار کتاب‌های دانشگاهی را عوض می‌کنیم، اما حوزوی‌ها هنوز کتاب هزار سال قبل را تدریس می‌کنند؛ حالا می‌خواهند به ما دستور بدهند؟! اصلاً ما این

طرح‌ها را قبول نداریم؛ این‌ها می‌خواهند جلوی پیشرفت علم را بگیرند! خب این حلقه بسته که شما می‌گویید این‌ها هستند که با همان محتوا گره خورده‌اند. این‌ها تربیت شده فلان دانشگاه خارجی هستند؛ یکی دانشگاه هاروارد بوده، یکی فرانسه بوده؛ تغییر دادن این‌ها یک برنامه سنجیده‌ای می‌خواهد. آرام و بدون این‌که واکنش تندی ایجاد کند و حساسیت برانگیز باشد می‌توان این تغییرات را ایجاد کرد.

بهترین راهش این است که جلسات علمی برگزار شود. خیلی آرام مسائل را خودشان بنشینند و با هم نقد کنند؛ خود آن‌ها مدعی نقد شوند، منتها با یک مدیریت صحیح. جلساتی تشکیل شود، انجمن‌هایی در دانشگاه‌ها ایجاد شود که یکی دوتا شخصیت پخته متدین در بین اینها حضور داشته باشند، و با بحث و تحقیق بی‌طرفانه نقدهایشان را مطرح کنند. الان هم در بعضی دانشگاه‌ها مانند دانشگاه تهران انجمن‌هایی وجود دارد که اساتید جامعه‌شناسی یا اقتصاد با هم جلساتی دارند. این کاری بود که دفتر همکاری حوزه و دانشگاه شروع کرد اما مسائل سیاسی و مسائل مربوط به جنگ نگذاشت که خوب پیشرفت کنیم. این کار باید با مشارکت خود اساتید دانشگاه‌ها و طرح بحث آزاد علمی و بی‌طرفانه انجام بگیرد. اول باید اصول این مسائل حل شود، و بعد گروه‌هایی تشکیل شود برای نوشتن کتاب‌های جدید. این طرحی است که از سال اول انقلاب بچه‌های حوزه پیشنهاد کردند و آن روز عملی هم شد. امروز هم بعد از چهل سال می‌بینیم بهترین راه همین است؛ اما اگر بگوییم ما طرح می‌دهیم و شما باید عمل کنید، یک زمینه‌ای می‌شود برای مانور ضد انقلاب. باید فکر کنیم چگونه فکر آن‌ها

را عوض کنیم؛ با حفظ آبرو و موقعیت استاد به گونه‌ای که به شخصیتش لطمه نخورد و منافعتش محفوظ بماند، در فکرش اثر بگذاریم. آن وقت خود او کمک می‌کند به طرح ما و پیشنهاد می‌دهد که این کتاب را عوض کنیم؛ خودش مدعی می‌شود که این کتاب فلان جایش عیب دارد بیایید اصلاحش کنیم. اما اگر جبهه‌بندی کنیم (فرقی هم نمی‌کند از سمت حوزه باشد یا جای دیگری) و بگوییم وضعیت این کتاب‌ها خراب است و باید این کتاب‌ها را از نو بنویسیم، همکاری صورت نمی‌گیرد، یا ظاهرسازی می‌شود به این که اول کتاب آیه قرآن بنویسیم و بعدش هم یک حدیث!

روش سنجیده و پخته و حساب شده‌ای باید داشته باشیم، با صبر و حوصله، بودجه‌ی ضروری‌اش هم تأمین شود و بعد اقدام کنیم؛ وگرنه وقتی کارهای افراطی یا تفریطی انجام بگیرد هر دو شکست می‌خورد، و حتی گاهی آنچنان را آن چنان‌تر می‌کند. تا به حال باور نمی‌کردم رسماً اساتید یک دانشگاه صریحاً بگویند که حوزه حق ندارد به ما دستور بدهد؛ یا روحانیون هنوز خودشان بلد نیستند برای خودشان برنامه ریزی کنند، آن وقت این‌ها می‌خواهند به ما دستور بدهند؟! این اتفاق، به خاطر کارهای نپخته‌ای است که انجام می‌شود و این نتیجه‌اش می‌شود.

۱۵. به عنوان آخرین سؤال، زمانی حضرتعالی فرموده بودید بزرگ‌ترین خطر تئوریک و اندیشه‌ای در حال حاضر مسئله پلورالیسم هست؛ آیا این خطر هنوز هم وجود دارد و یا نه جریان‌های جدید اندیشه‌ای دیگری مبتنی بر اندیشه غرب الان اصلی‌ترین خطر محسوب می‌شوند که باید شبهاتشان را پاسخ داد. در واقع سؤال این است اصلی‌ترین خطر در حوزه اندیشه که در میان نخبگان مادر دانشگاه‌های ما و حتی شاید در حوزه ما جریان انقلاب را تهدید می‌کند چیست؟



واقعیتش یادم نیست چه زمانی این مطلب را گفته‌ام، ولی حدسم این است که این مطلب را به عنوان خطری برای فرهیختگان مسلمان عرض کرده‌ام؛ در زمینه فرهنگیان مسلمانی که دغدغه فرهنگی اسلامی دارند خطر تهدید کننده پلورالیسم است. ولی معنایش این نیست که این بزرگ‌ترین خطر در عالم است. از نظر جهانی، بزرگ‌ترین خطری که ما را تهدید می‌کند سکولاریسم است که می‌گوید اصلاً دین می‌خواهید برای چه؟ بعد از این که معلوم شد شما دین می‌خواهید، آن وقت اگر بگویید کدام دین، خطر پلورالیسم مطرح می‌شود که می‌گوید هر دینی که باشد فرق نمی‌کند.

خطر سکولاریسم الان کشورهای اسلامی را تهدید می‌کند. الان رگه‌هایی از سکولاریزم در مسئولین کشور ما هم وجود دارد، و حتی در حوزه‌های ما ناخودآگاه دارد رسوخ می‌کند و ما غافلیم. وقتی ارزش‌های دینی کم‌رنگ می‌شود و بی‌احترامی به دین صورت می‌گیرد، این خطر پررنگ می‌شود.

به عنوان یک مثال ساده عرض کنم، زمانی اگر می‌گفتند فلانی رباخوار است، همین کافی بود که او در یک محیط دینی اصلا ساقط شود. حالا ربا خوری او چه اندازه بود؟ مثلا تاجرهای متدینی بودند که من می‌شناختم؛ نماز اول وقتشان ترک نمی‌شد، اما معامله‌ای که می‌کردند یک کم نبات می‌فروختند به طرف و پولی هم قرض می‌دادند، و مثلا پنج درصد سود می‌گرفتند؛ آن هم با همین ظاهرهای دینی یا همان کلاه شرعی. اما الان کل اقتصاد ما به طور رسمی با سود بیست درصد و بیست و پنج درصد و سی درصد اداره می‌شود؛ هیچکس هم نمی‌گوید این ربا خوردن است و این‌ها رباخوار هستند؛ برعکس می‌گویند: مگر بدون این هم می‌شود؟! این یعنی چی؟ یعنی حکم ربا و **فَأَدْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** فراموش شده، و قبح رباخواری تا آنجا کمرنگ شده، که رسیده است به اینجا که ربا تبدیل شده است به یک عامل اصلی در اقتصاد کشور اسلامی، و کسی هم نمی‌تواند حرف بزند. تازه دولت اسلامی وقتی می‌خواهد خیلی به فقرا خدمت کند می‌گوید مثلا ما به شما وام با سود چهار درصد می‌دهیم، که تازه می‌شود یک ربای معمولی که قدیمی‌ها می‌خوردند، ولی الان بر سر فقرا منت هم می‌گذارند که ما برای خدمت به شما وام ربوی می‌دهیم. ضمن این‌که در حرف چهار درصد سود دارد، اما در عمل و با دلال بازی و کارهایی که انجام می‌شود، نهایتش همان بیست درصد می‌شود، و فقط اسمش این است که شده چهار درصد. خب این، رگه‌ای از سکولاریزم است. یعنی دین در اقتصاد نباید دخالت کند، و اقتصاد امروز یعنی همین، و اگر اقتصاد می‌خواهیم همین است؛ در مسائل دیگر هم همین‌طور است.

در سیاست هم می‌گویند ما فقط شعار می‌دهیم که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، اما مگر ما در مقابل آمریکا چه داریم؟ اگر آمریکا فلان جنس را تحریم کند بیچاره می‌شویم. یعنی الان هرچه که وعده می‌دهند ما ارزان می‌کنیم، در واقع یعنی در نهایت می‌خواهند با آمریکا سازش کنند. اسمش این است که دولت می‌خواهد برنامه‌ریزی کند، و به مردم وعده می‌دهند که اجناس ارزان می‌شود، اما واقعیتش این است که می‌خواهند با آمریکا ببندند، و به آنها می‌گویند فلان امتیاز را به شما می‌دهیم و شما هم فلان تحریم را کم کنید و خیلی سخت‌گیری نکنید. یا شعار می‌دهند، و از مردم نظر خواهی می‌کنند که آیا ارزانی می‌خواهید یا فلان ارزش اجتماعی را؟ خب مردم هم ارزانی می‌خواهند. ولی در واقع دارند طرح‌هایی را برنامه ریزی می‌کنند مبتنی بر سازش با آمریکا؛ معتقدند چاره‌ای جز سازش نداریم. در حرف و شعار چیزی می‌گویند (سنگ مفت و گنجشک مفت)؛ ولی اعتقادشان این است که مگر می‌شود با آمریکا در افتاد؟ ته دلشان این است که با آمریکا که هیچ، با نوکر آمریکا هم نمی‌توانیم دربیافتیم!

راه حل همه این‌ها و کلید اصلی اصلاح‌ها، اصلاح فرهنگ جامعه است.

فکر مردم، از بزرگ تا کوچک باید عوض شود؛ اما یک علامت سؤال بزرگ اینجا

وجود دارد: «چگونه؟» شما ببینید چه کار می‌توانید بکنید؛ ببینید چه سهمی

از این کار می‌توانید برعهده بگیرید. مواظب باشید فعالیت شما فقط یک

کشتی‌گیری بر روی تشک نباشد، که آخرش گاهی شما زمین بخورید و گاهی

رقیبتان؛ گهی زین به پشت و گهی پشت به زین. آخرش چی شد؟ هیچی،

بازی کردیم! این دام شیطانی است که برای فرهیختگان گسترانیده است؛

چه فرهیخته حوزوی، چه دانشگاهی، و چه انتشاراتی. در میدان کشتی آدم سعی می‌کند رقیب را زمین بزند، اما کم‌کم در اثر غفلت همین بازی می‌شود هدف، و یادمان می‌رود دنبال چه بودیم. این خطری است که شماها را تهدید می‌کند؛ مواظبش باشید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



ولینصرنّ الله من ینصره؛ اگر شما خدا را یاری کنید خدا حتماً کمکتان خواهد کرد. این سنت الهی است که ناشی از رحمت فوق العاده الهی است که در کنار آن حکمت، افراد را مساوی قرار نداده است؛ وَمَنْ يَّقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا. نگفته هرکسی هرکاری بکند ما باید به او کمک کنیم؛ بلکه می‌فرماید اگر کار خوب بکنید شما را کمک می‌کنیم و بر حسن‌اش می‌افزایم.



@geraa_ir



سازمان
معاونت
سیاست‌ورزی